

## نقد عقلانیت کلاسیک؛ رویکرد عقلانیت محدود (مرزبندی شده) سایمون

محسن رنانی\*

حامد سرمدی\*\*، مجید شیخ انصاری\*\*\*

### چکیده

عقلانیت موضوعی است که بیش از آنکه بتوان آن را دارای یک زمینه اقتصادی صرف دانست، مفهومی فلسفی، اجتماعی و روان‌شناختی دارد. از همین رو است که در مورد عقلانیت با طیف گسترده‌ای از نظرها مواجه هستیم. یکی از این نظرها، رویکرد مرسوم علم اقتصاد است که عقلانیت را پیش‌فرضی تغییرناپذیر می‌داند که بر پایه نفع شخصی بنا شده است. انتقادهای بسیاری به رویکرد عقلانیت کامل وارد شده است. یکی از این انتقادهای عقلانیت مرزبندی شده یا محدود در مقابل عقلانیت کامل است که هربرت سایمون مطرح کرده است. سایمون با نقد رویکرد عقلانیت کامل اقتصاد کلاسیک، که در آن مطلوبیت به‌طور مطلق در رسیدن به هدف خلاصه می‌شود، فرآیند تصمیم را نه یک فرآیند کاملاً در اختیار فرد با دانش کامل، که یک فرآیند تحت‌تأثیر انواع محدودیت‌های بیرونی و درونی می‌داند. این فرآیند طی سه مرحله جست‌وجو، ارزیابی و تصمیم‌گیری به انتخاب منجر می‌شود. در نهایت، تصمیمی که فرد اتخاذ می‌کند، تصمیمی کاملاً بهینه نیست، بلکه تصمیمی است که وی را به یک حد رضایتمندی می‌رساند که موجب می‌شود او جست‌وجو و ارزیابی را متوقف کند. رضایتمندی فرد از انتخاب انجام‌شده، برخلاف رویکرد عقلانیت کامل، تنها مطلوبیت حاصل از برآورده شدن کامل نفع

\* دانشیار گروه اقتصاد دانشگاه اصفهان [mrenani@gmail.com](mailto:mrenani@gmail.com)

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد دانشگاه اصفهان، [hsarmadi66@gmail.com](mailto:hsarmadi66@gmail.com)

\*\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)، [majansari@gmail.com](mailto:majansari@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۲۲

شخصی نیست، بلکه رضایتمندی اعتقادی، اجتماعی و فردی تصمیم‌گیرنده را هم‌زمان در پی دارد. گرچه روش پژوهش سایمون ساده و بدیهی می‌نماید، به نظر می‌رسد نتیجه این نظریه از روش آن بسیار مهم‌تر است. اگر عقلانیت کامل که سنگ بنای تئوری اقتصادی محسوب می‌شود، قابلیت تطابق با واقعیت را نداشته باشد، قاعدتاً می‌توان به این نتیجه دست یافت که نظریه اقتصادی مرسوم توانایی شناخت جامعه و ارائه توصیه‌های کاربردی را به منظور حل مسائل و مشکلات جامعه نیز ندارد.

**کلیدواژه‌ها:** عقلانیت کامل، رویکرد مرسوم اقتصاد، رویکردهای بدیل، عقلانیت محدود (مرزبندی شده)، هربرت سایمون.

## ۱. مقدمه‌ای بر عقلانیت کلاسیک اقتصادی

عقلانیت (Rationality) موضوعی است که بیش از آنکه بتوان آن را دارای یک زمینه اقتصادی صرف دانست، مفهومی فلسفی، اجتماعی و روان‌شناختی دارد. از همین رو است که در مورد عقلانیت با طیف گسترده‌ای از نظرها مواجه هستیم. شاید در یک تعریف ساده بتوان عقلانیت را فرآیند منجر به اتخاذ تصمیم دانست. دکارت، اندیشمند بزرگ و پدر فلسفه مدرن، در جملاتی مشهور در مورد عقل این چنین می‌گوید:

میان مردم عقل از هر چیز بهتر تقسیم شده است، چه هرکس بهره خود را از آن چنان تمام می‌بیند که مردمانی که در هر چیز دیگر بسیار دیرپسندند از عقل بیش از آنکه دارند آرزو نمی‌کنند و گمان نمی‌رود همه در این راه کج رفته باشند، بلکه باید آن را دلیل دانست بر اینکه قوه درست حکم‌کردن و تمیز خطا از صواب یعنی خرد یا عقل طبعاً در همه یکسان است و اختلاف آرا از این نیست که بعضی بیش از بعضی دیگر عقل دارند، بلکه از آن است که فکر خود را به روش‌های مختلف به‌کارمی‌برند و منظوره‌های واحد در نظر نمی‌گیرند؛ چه ذهن نیکوداشتن کافی نیست بلکه اصل آن است که ذهن را درست به‌کاربرند و نفوس هرچه بزرگوار باشند همچنان که به فضایل بزرگ راه می‌توانند یافت به خطاهای فاحش نیز گرفتار می‌توانند شد... (فروغی، ۱۳۲۴: ۱۲۹).

اما، این توصیف از عقل با آنچه ما در اقتصاد کلاسیک از آن به‌عنوان عقلانیت یاد می‌کنیم، تفاوت کم و بیش چشمگیری دارد. آیا ما به‌عنوان تحصیلکرده رشته اقتصاد موظفیم تنها از دید اقتصادی به این موضوع بنگریم؟ پرسش مطرح‌شده، بخشی از محل اختلاف و انتقاد رویکردهای بدیل اقتصادی نسبت به رویکرد مرسوم کلاسیک است.

یک دیدگاه ساده کلاسیک در مورد عقلانیت در اقتصاد موجود است؛ دیدگاهی که عقلانیت را امری کاملاً فردی و بر پایه منافع شخصی می‌داند. بلاگ برجسته‌ترین ویژگی اقتصاد نئوکلاسیک را تأکید بر فردگرایی روش‌شناختی می‌داند که در واقع کوششی برای استخراج تمامی رفتارهای اقتصادی از درون کنش فردی - حداکثرسازی تابع مطلوبیت با توجه به قیود- یا همان فرض عقلانیت کامل (Perfect Rationality) است. البته، وی بین عقلانیت از دیدگاه عامه و اقتصادی تفاوت قائل می‌شود. درحالی که عقلانیت از زبان عامه به معنای به‌کارگرفتن ابزارهای مناسب برای رسیدن به اهداف مشخص است، از نظر اقتصاددانان عقلانیت به معنای انتخاب همراه با رتبه‌بندی ترجیحاتی است که کامل و متعدی باشند، به شرط آنکه دسترسی به اطلاعات کامل و بدون هزینه باشد. اگر عدم قطعیت نسبت به آینده نیز وجود داشت، حاصل ضرب مطلوبیت واقعه در احتمال وقوع آن مطلوبیت انتظاری را تشکیل می‌دهد (بلاگ، ۱۳۸۷: ۳۰۷).

این رویکرد، رویکرد مرسوم علم اقتصاد<sup>۱</sup> است که عقلانیت را به‌عنوان پیش‌فرضی تغییرناپذیر می‌داند؛ پیش‌فرضی که هیچ‌شکی در آن نیست. اقتصاددانان مرسوم عقلانیت را دارای جاذبه شهودی می‌دانند. اقتصاددانان مکتب نواتریشی مانند رابینز (Robbins) و فون میزس (Von Mises) آن را پیشینی و بدیهی‌الصدق می‌دانند؛ نه به این دلیل که اصل موضوعی مبتنی بر همان‌گویی تحلیلی است - چیزی شبیه به یک رجحان آشکارشده- بلکه منظور آنها یک گزاره پیشینی از نوع کانتی است؛ یعنی، قضیه‌ای درباره واقعیت تجربی که نمی‌تواند بر حسب زبان مورد استفاده کاذب باشد.

برخی دیگر از صاحب‌نظران، عقلانیت را به لحاظ تجربی ابطال‌ناپذیر می‌دانند؛ گویی جزئی از یک هسته سخت بلکه تماماً خود هسته سخت یک برنامه پژوهشی از نوع لاکاتوشی است. به این ترتیب، دفاع از عقلانیت به مثابه گزاره‌ای متافیزیکی، رفته‌رفته شکل یک دفاع جزم‌اندیشانه به خود گرفته است. افرادی در اقتصاد کلان جدید مانند سارجنت، لوکاس و دیگران، واردکردن پارامترهایی را که مبتنی بر مفهوم نفع شخصی (عقلانیت ابزاری) نباشد، تعدیلی خاص بدون هیچ توجیه عمیق می‌دانند. کالدول از آزمون‌کردن عقلانیت با تعبیر «تجربه‌گرایی افراطی» نام می‌برد؛ یعنی، نپذیرفتن هرگونه مفهوم نظری که مشاهده آن مستقیماً میسر نباشد (همان: ۳۰۸ و ۳۰۹).

این نوع از عقلانیت که از آن به عقل ابزاری نیز تعبیر می‌شود، همان‌طور که در بالا آمد، جهان‌شمول است؛ بدین معنی که از دیدگاه معتقدان به آن در تمامی جوامع و برای همه

افراد یکسان عمل می‌کند. این جهان‌شمولی از آنجا نشئت می‌گیرد که همه افراد انگیزه نفع شخصی دارند؛ یعنی، منافع خود را به هر چیز دیگری ترجیح می‌دهند. نظر کردن به انسان از این دیدگاه اگرچه یکسویه به نظر می‌رسد، همان‌طور که گفته شد، مدافعان سرسختی دارد و مبنای تئوری اقتصادی شناخته می‌شود. اما، در مقابل این مدافعان، منتقدان بسیاری نیز وجود دارند که ما به نظرهای برخی از آنها در بخش بعدی مقاله می‌پردازیم.

کدام یک از رویکردهای یادشده - مدافعان عقلانیت کلاسیک و مخالفان آن بیشتر با واقعیت منطبق‌اند؟ این یک مسئله کلی است که برای پاسخ‌دادن به آن باید نگاهی موشکافانه‌تر داشت. آیا تمامی مدافعان عقلانیت کلاسیک و در سوی دیگر تمامی مخالفان آن از یک دیدگاه به این موضوع بنیادی می‌نگرند؟ هر عقل سلیمی به صادق بودن این چنین گزاره‌ای با دیده شک و تردید می‌نگرد. بنابراین، برای بررسی دقیق‌تر مسئله پیش‌گفته، به بازتعریف دفاع از عقلانیت کلاسیک و همچنین نقد آن نیاز داریم. در این مقاله تلاش بر آن است که پس از بیان کلیاتی از نظرهای مدافعان ارتدکس عقلانیت کلاسیک به‌عنوان مبنای تئوریک علم اقتصاد مرسوم، همچنین با نگاهی کلی بر دیدگاه‌های برخی از مخالفان این اصل موضوعه اقتصاد کلاسیک، به‌طور مشخص دیدگاه‌های هربرت سایمون (Herbert A. Simon, 1916-2001)، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۸۷، تشریح گردد.

بررسی اندیشه‌های این دانشمند بزرگ از آن جهت حائز اهمیت است که از وی به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین دانشمندان حوزه علوم انسانی در قرن بیستم یاد می‌شود.<sup>۲</sup> آگیر و مارچ (۲۰۰۴) سایمون را این‌گونه توصیف می‌کنند:

مرگ هربرت ا. سایمون در سال ۲۰۰۱ پایان یک عصر در تاریخ علوم اجتماعی را رقم زد. نقش سایمون در شکل‌دهی علوم اجتماعی قرن بیستم بی‌نظیر است. وی نمونه‌ای از بهترین‌های عصر خود بود. سایمون کاملاً متعهد به دیدگاه جویای علم در پژوهش‌های اجتماعی بود و اصول اساسی تلاش علمی را در آغوش گرفت (Augier and March, 2004: 3).

اگر نظریات هربرت سایمون به‌عنوان یک رویکرد بدیل برای اقتصاد مرسوم حداقل تا حدودی با واقعیت منطبق باشند، آیا می‌توان به علم اقتصاد مرسوم، که بر بنیاد لغزانی همچون عقلانیت کامل بنا شده است، به منظور حل مشکلات اقتصاد جوامع بشری اعتماد کرد؟ آیا بخشی از بحران‌های پیش‌آمده که زیان‌های جبران‌ناپذیری بر جوامع بشری

وارد ساخته‌اند می‌توان به این شناخت نادرست علم اقتصاد متعارف از بشر و نحوه تصمیم‌گیری وی به‌عنوان نمود عینی عقلانیت نسبت‌داد؟ بنابراین، این پژوهش در پی آن است که پس از توصیفی تا حد امکان کامل از نظریه انتقادی هربرت سایمون به نام عقلانیت محدود (مرزبندی‌شده: Bounded Rationality)، از این نظریه به‌عنوان مثال نقضی در جهت رد جهان‌شمول بودن و کامل بودن علم اقتصاد مرسوم ارائه کرده و به پرسش‌های بالا پاسخی درخور بدهد. در این راستا، پژوهش حاضر از یک الگوی توصیفی - تحلیلی برای تبیین هرچه بهتر مطالب بهره برده است.

قبل از به‌پایان رسیدن این بخش، نیاز به توضیحاتی در مورد مقاله حاضر و چهارچوب آن احساس می‌شود. همان‌طور که در آغاز گفته شد، انواع مختلف رویکردها به عقلانیت این موضوع را بسیار گسترده کرده‌است؛ حتی اگر بنا بر نقد عقلانیت کلاسیک اقتصادی باشد. از آنجا که این مقاله قرار است رویکردی انتقادی داشته‌باشد، اینکه فقط از منظر اقتصادی به این موضوع نگریسته‌شود، چندان قابل‌پذیرش نیست، اما این مسئله پژوهشگر را با مشکلات عمده‌ای مواجه می‌کند.

در واقع، اصلی‌ترین مسئله‌ای که در این پژوهش ما را با مشکل مواجه ساخت، همین گستردگی موضوع بود که توانایی جمع‌آوری یک پیشینه مناسب را از ما سلب کرد. این مشکل مخصوصاً در مورد انواع نظریه‌های بدیل خود را نشان می‌دهد. به‌رغم این، تلاش نگارندگان بر این بود که با مشخص کردن یکی از رویکردهای انتقادی به عقلانیت مرسوم در علم اقتصاد، که همان عقلانیت مرزبندی‌شده هربرت سایمون بود، موضوع را محدودتر کنیم. در این نوشتار، پس از بخش نخست که تعریفی کوتاه از عقلانیت مرسوم ارائه می‌دهد، بخش دوم به دیدگاه‌های انتقادی به این رویکرد می‌پردازد؛ بخش سوم نظریات عقلانیت محدود را به اختصار بیان می‌دارد و بخش چهارم دیدگاه سایمون را تشریح می‌کند؛ در پایان، یک نتیجه‌گیری کلی از پژوهش حاضر ارائه می‌گردد.

## ۲. انتقادات به عقلانیت مرسوم

با وجود انتقادهای بسیاری که به عقلانیت مرسوم شده‌است، هیچ‌گاه این انتقادات جایگاه درخوری در علم اقتصاد نیافته‌اند. چرا رویکردهای بدیل نتوانسته‌اند در تئوری اقتصادی جایگاهی بیابند؟ از دید نگارندگان، شاید دو دلیل عمده در پاسخ به این پرسش وجود داشته باشد.

دلیل نخست که معمولاً از سوی طرفداران تئوری اقتصادی مرسوم در رد انتقادهای بیان می‌شود، این است که رویکردهای بدیل هیچ‌گاه نتوانسته‌اند هیچ پیش‌بینی یا توصیه‌ی دقیقی ارائه‌دهند. به عبارت دیگر، از دیدگاه اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک، برای حل مشکلات اقتصادی جامعه و سیاست‌گذاری‌های کاربردی، نظریه‌های اقتصادی ارائه‌شده می‌بایست از دقت کافی برخوردار باشند. حل معضلات اقتصادی جوامع نیازمند دانستن، به‌کارگرفتن و توصیه‌کردن مقادیر عددی دقیق برای متغیرهای اقتصادی است. اما، هیچ‌کدام از رویکردهای بدیل تاکنون نتوانسته‌اند این چنین دقتی داشته‌باشند. به همین دلیل، پرداختن به آنها دردی را از جامعه دوا نخواهد کرد.

بلاگ به این مسئله پاسخی شایسته داده‌است:

گرچه درست است که هیچ‌یک از رویکردهای بدیل نتایجی به دقت رویکردهای متعارف بر مبنای عقلانیت کامل را به دست نمی‌دهند، اما دقت اقتصاد نئوکلاسیک تنها به بهای از دست‌دادن ارتباط با دنیای واقعی حاصل می‌شود. اگر فرض عقلانیت واقعاً غلط باشد، شاید این یکی از دلایل ضعف شدید اقتصاد کلان در تبیین الگوی مصرف خانوارهای متعدد و الگوهای قیمت‌گذاری بنگاه‌ها در بسیاری از بازارها باشد (همان: ۳۱۲).

از همین پاسخ بلاگ می‌توان به دلیل دوم راه‌نیافتن رویکردهای بدیل به نظریه اقتصادی دست‌یافت. در واقع، در نظریه اقتصاد کلاسیک نوعی تعارض در این زمینه وجود دارد؛ به این ترتیب که اقتصاددانان کلاسیک بر آن‌اند هر رویکردی که نتواند با استفاده از روش اقتصاد کلاسیک آن را نقض کند، انتقاد قابل‌توجهی به‌شمار نمی‌رود. به عبارت دیگر، اگر دیدگاهی با رد فرض عقلانیت، انتقادی را متوجه اقتصاد کلاسیک کند، نمی‌تواند جایی برای خود در نظریه اقتصادی باز کند، چون پیش‌فرض عقلانیت، هسته سخت نظریه اقتصادی است. این تعارض به یک دوگانگی روش‌شناختی در علم اقتصاد بازمی‌گردد؛ به این ترتیب که در علم اقتصاد، از طرفی روش پژوهشی، انتزاعی است، اما از دیگر سو تلاش برای اثبات تجربی تئوری انجام می‌شود.<sup>۳</sup>

به این ترتیب، اگرچه هم‌زمان با ورود فرض عقلانیت کامل در علم اقتصاد، انتقادهای بسیاری نیز به آن وارد شد، این انتقادهای نتوانست تأثیر بسزایی در روند تکامل علم اقتصاد داشته‌باشد. در ادامه، ما به عنوان نمونه، انتقادهای چند اقتصاددان برجسته را به رویکرد عقلانیت کامل ذکر می‌کنیم.

تورستین وبلن (Veblen)، اقتصاددان نهادگرا، جزء تندروترین منتقدان اقتصاد نئوکلاسیک به‌شمار می‌رود. وی در مورد پیش‌فرض عقلانیت این‌گونه اظهار نظر می‌کند:

بی‌گمان زندگی فرد مبین کنش‌هایی آشکار از نوع غایت‌شناسانه است؛ یعنی، هر فردی اهداف مشخصی را در جامعه دنبال می‌کند که لزوماً تغییرناپذیر نیستند. علاوه بر این، کنش اقتصادی فرد، حاصل فرآیند تجمعی تطبیق ابزار با اهداف است که با تداوم فرآیند به‌گونه‌ای تجمعی تغییر می‌یابد؛ در نتیجه فرد و محیط اطرافش در هر موقعیتی، حاصل فرآیند گذشته هستند. بینشی که در آن امکان وجود گرایش مشروع به‌سوی هدفی از پیش تعیین‌شده، فرض می‌شود یا به عبارت دیگر، رویکرد غایت‌شناسانه‌ی هنجاری در علم اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک، در تضاد با اندیشه‌ی تکاملی قرارداد، زیرا در اندیشه‌ی تکاملی نظریه‌ی مطرح‌شده درباره‌ی توالی تجمعی نهادهای اقتصادی براساس خود فرآیند بیان می‌شود (متوسلی و همکاران، ۱۳۸۹: ۹۵).

هایک نیز گرچه یکی از اقتصاددانان مکتب اتریشی بود، برخلاف سنت اقتصاد نئوکلاسیک به انتقاد از عقلانیت کامل پرداخته‌است. وی به‌طور ویژه‌ای بر این موضوع تأکید می‌کند که تبلور دانش بر تجارب نسل‌های بی‌شمار مبتنی است که این امر به قواعد و دانش تکامل‌یافته ارزش می‌دهد و بنابراین، افرادی که از این قواعد پیروی می‌کنند، می‌توانند غیرمستقیم و در بیشتر موارد ناآگاهانه آن را فعال کنند و تحرک ببخشند. در واقع، دانش فردی هم در مکان و هم در زمان اشاعه می‌یابد و هیچ فردی (به‌ویژه هیچ شاکله‌ی متمرکزی) قادر به گردآوری تمام آن و استفاده‌ی مستقیم از آن نیست. به همین دلیل، می‌توان قواعد را به‌عنوان ابزارها یا وسایل توصیف کرد، می‌توان گفت قواعد برای فرد ابزار هستند؛ آنها ابزارهایی در دسترس فرد هستند و بخشی از داده‌هایی را فراهم می‌کنند که وی همراه با دانش خود درباره‌ی شرایط ویژه‌ی زمان و مکان می‌تواند از آنها به‌عنوان مبنایی برای تصمیم‌گیری‌هایش استفاده کند (چاونس، ۱۳۹۰: ۱۰۱).

تا اینجای کار انتقادات بر نقش قواعد اجتماعی مبتنی بود که کارکردی بهتر نسبت به عقلانیت فردی دارند و از طرف دیگر اساساً قدرت عمل را از عقل فردی سلب می‌کنند. اما، مارک بلاگ، روش‌شناس سرشناس، که خود مدافع روش پوپری در علم اقتصاد است، نظر پوپر را -که همان نظر معتقدان به عقلانیت کامل است، در مورد عقلانیت نمی‌پذیرد. به نظر او پوپر نیز همگام با اقتصاددانان نئوکلاسیک از در نظر گرفتن فرض عقلانیت برای کل علوم اجتماعی حمایت می‌کرد. گرچه بعدها نظر خود را تعدیل کرد و فرض عقلانیت را گزاره‌ای اساساً کاذب خواند، اذعان کرد که در بررسی رفتار اقتصادی بسیار سودمند بوده است.



به نظر بلاگ، مسئله‌ای که از دید افرادی مانند پوپر پنهان مانده بود، این است که: فرض عقلانیت دلالت بر انگیزش‌های فردی دارد، اما، رفتاری که اقتصاددانان به بررسی آن علاقه‌مند هستند، رفتار مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی اعم از تولیدکننده و مصرف‌کننده است. مشکلات ناشی از اختلاط و هم‌فزونی رفتار عوامل به‌وسیله فروضی مانند یکسان در نظر گرفتن تمامی افراد و وجود تابع مطلوبیت یکسان نادیده‌گرفته می‌شوند. بنابراین، فرض عقلانیت به‌تنهایی فرضیه ضعیفی است و به فروض تکاملی دیگری مانند رقابت کامل، دانش کامل و ... نیاز دارد تا گفته پوپر مبنی بر عملکرد مثبت اقتصاد نئوکلاسیک صادق از آب درآید (بلاگ، ۱۳۸۷: ۳۱۰).

عقلانیت کامل یک مدل ذهنی صرف است و اعتبار تجربی کافی ندارد، زیرا فرض می‌کند که افراد کاملاً محاسبه‌گر و منطقی، و بر اساس اطلاعات کامل عمل می‌کنند. این در حالی است که در عمل، افراد دارای خطاهای محاسباتی و توانایی‌های متفاوت در تجزیه و تحلیل هستند (Rubinstein, 1998: 10).

نظریه عقلانیت کامل بر فروضی غیرواقعی مبتنی است که عبارت‌اند از: نخست، افراد توصیف دقیق و عینی از جهان دارند و بر سر این توصیف بین آنها اختلاف نظر وجود ندارد؛ دوم، هر فرد چنان توان محاسباتی کاملی دارد که می‌تواند ضمن شناخت تمامی رویدادها، احتمال وقوع هر کدام را دقیقاً پیش‌بینی کند؛ سوم، ارزش‌ها برای همه افراد یکسان‌اند و افراد در موقعیت‌های مشابه انتخاب یکسانی انجام می‌دهند؛ یعنی، نظام شناختی یکسانی دارند. همچنین، این نظریه فرض می‌کند که نظام جریان اطلاعات به گونه‌ای است که اشکالات افراد را در حداکثر کردن مطلوبیتشان اصلاح می‌کند و اگر جز این باشد، قطعاً یک استثنا رخ داده است (نصیری‌اقدم، ۱۳۸۵: ۱۶).

در نهایت، خالی از لطف نیست که نوع نگاه خود هربرت سایمون را به مقوله عقلانیت مدنظر قرار دهیم. وی در یکی از مقالات خود، عقلانیت را این‌گونه تعریف می‌کند:

عقلانیت به شکلی از رفتار اشاره می‌کند که دسترسی به هدف مشخصی را با توجه به قیود و محدودیت‌های تحمیل‌شده میسر می‌سازد. نظریه‌های عقلانیت می‌توانند توصیه‌ای یا توصیفی باشند؛ یعنی، افراد و سازمان‌ها را به رفتاری خاص جهت دستیابی به اهدافشان توصیه می‌کنند، یا چگونگی تصمیم‌گیری افراد و سازمان‌ها را توصیف می‌کنند (Simon, 1972: 101).

با توجه به این تعریف و تعریفی که اقتصاد کلاسیک از عقلانیت می‌کند (به بخش



نخست مقاله مراجعه شود)، به وضوح می‌توان فهمید که سایمون دیدگاه متفاوتی به عقلانیت دارد. درحالی که سایمون عقلانیت را رفتاری تعریف می‌کند که به پیگیری هدف منجر می‌شود، عقلانیت کامل اقتصادی عبارت است از انتخاب همراه با رتبه‌بندی ترجیحات. به عبارت دیگر، سایمون عقلانیت را از دیدگاهی جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد، درحالی که اقتصاد مرسوم عقلانیت را به مثابه انتخاب کامل دقیق یک عامل نماینده در نظری می‌گیرد. مشخصاً این اختلاف در تعریف، نهایتاً به یک اختلاف عمده بین دو نظر از لحاظ انطباق با واقعیت منجر می‌گردد. در بخش‌های بعدی به این موضوع به تفصیل خواهیم پرداخت.

### ۳. نظریه عقلانیت محدود (مرزبندی شده)

همان‌گونه که آمد، انتقادهای بسیاری به رویکرد عقلانیت کامل وارد شد. یکی از این انتقادات، عقلانیت مرزبندی‌شده یا محدود در مقابل عقلانیت کامل است. گرچه در دیدگاه بسیاری از صاحب‌نظران، سایمون مبدع نظریه عقلانیت محدود است، در واقع این‌چنین نیست. انتقادات به عقلانیت کامل به این شیوه و محدود در نظر گرفتن عقلانیت، به سال‌ها پیش بازمی‌گردد. نخستین نظریه در این زمینه که نگارندگان به آن دست‌یافته‌اند و خود می‌تواند موضوع مقاله‌ای جداگانه باشد، به ابن‌میمون اندلسی بازمی‌گردد. اما، متأسفانه دسترسی به منابع قابل قبول در زمینه سایر نظریه‌های عقلانیت محدود چندان میسر نیست.<sup>۴</sup> سایمون خود وجود نظریه‌های متفاوتی که عقلانیت را محدود می‌دانند، پذیرفته و پس از تمایز قائل شدن بین عقلانیت کامل کلاسیک و محدود، برخی از این نظریات را برمی‌شمارد. البته، اشاره وی به نظریات جدید عقلانیت محدود است و نه نظریه ابن‌میمون. به نظر او، تمایز اصلی بین این دو نظریه (عقلانیت کامل و محدود) در فروض و قیود نهفته است. نظریه‌های کلاسیک قیود و شرایط تصمیم‌گیری را در محیط و بیرون از عامل اقتصادی در نظری می‌گیرند، درحالی که نظریه‌های عقلانیت محدود، قیود را به ظرفیت‌های عامل اقتصادی ضمیمه می‌کنند.

یکی از انواع نظریه‌هایی که عقلانیت را محدود در نظری می‌گیرند، به ریسک و عدم قطعیت در توابع هزینه و تقاضا اشاره دارد؛ یعنی، برخی پارامترهای این توابع یا همه آنها به‌عنوان متغیرهای تصادفی اما با توزیع‌های شناخته‌شده در نظر گرفته می‌شوند. بنابراین، شناخت کامل از توزیع توابع، جایگزین فرض دانش کامل از خود می‌شود. این امر ممکن است

محاسبات مربوط به توابع را مشکل تر یا آسان تر کند. بدیهی است که از این دیدگاه تغییری در اصل مشکل ایجاد نشد.

یکی دیگر از انواع این نظریه‌ها فرض می‌کند که عامل اقتصادی اطلاعات ناقصی در مورد جایگزین‌های ممکن دارد. بنابراین، فرد قسمتی از منابع خود را صرف جست‌وجو برای جمع‌آوری اطلاعات در مورد بهترین جایگزین می‌کند و هزینه فرصت منابع صرف شده در این کار را نیز جزو هزینه‌های خود به حساب می‌آورد. پس، مسئله تصمیم‌گیری به این مسئله تغییر می‌یابد که فرد چه مقدار از منابع را باید به تحقیق اختصاص دهد.

سرانجام، نوع دیگری از این نظریه‌ها بر پایه پیچیدگی‌های توابع هزینه و تقاضاست که عامل اقتصادی را از محاسبه و انتخاب بهترین مسیر فعالیت بازمی‌دارد. محدودیت‌هایی از این دست در نظریه‌های کلاسیک عقلانیت مهم نبوده‌اند. تخمین بهینه در این مورد می‌تواند تابعی از تلاش محاسبه‌ای موردانتظار باشد و از این طریق بهینه شود.

اما، نوع دیگری از محدودیت‌ها نیز وجود دارد که به قیود و شرایط مربوط نمی‌شود، بلکه به اهداف کلاسیک نظر دارد؛ مثلاً، بامول مدلی را ایجاد کرده که در آن فرد (یا بنگاه) به جای حداکثر کردن سود به یک سطح رضایت‌بخش از آن دست می‌یابند؛ مثلاً، هر میزان سود که بالاتر از قیمت باشد (Simon, 1972: 162-164).

همان‌طور که مشاهده شد، نظریه‌های سایمون تفاوت چندانی با مدل کلاسیک عقلانیت ندارند؛ نه از لحاظ تابع هدف، نه قیود و نه حتی از لحاظ نیازمندی‌های اطلاعاتی و محاسباتی. بنابراین، بدیهی است که این‌گونه مدل‌ها نظر سایمون را به خود جلب نکرده و وی نظریه خود را با نگاهی متفاوت بیان کرده‌است.

قبل از اینکه به بررسی نظریه عقلانیت محدود بپردازیم، بی‌ارتباط نیست که بخشی از اتوبیوگرافی سایمون را از نظر بگذرانیم. در این چکیده کوتاه از زندگینامه وی می‌توان با برخی پیش‌زمینه‌ها و دغدغه‌های هربرت سایمون آشنا گشت:

من در ۱۵ ژوئن ۱۹۱۶ در میلوآکی ایالت ویسکانسین به دنیا آمدم. تا سال‌های دبیرستان علائق من کاملاً پراکنده بود، اگرچه به طور فزاینده‌ای به سمت علم گرایش داشت. برای بیشتر نوجوانان، معنی علم فیزیک، ریاضی، شیمی یا زیست‌شناسی بود، چیزهایی که در مدرسه در معرض آن قرار داشتند. اما در مورد من این موضوع متفاوت بود.

برادر کوچکتر مادرم، هارولد مرکل، زیر نظر جان آر. کامونز<sup>۹</sup> از دانشگاه ویسکانسین

فارغ‌التحصیل شده بود. دایی هارولد بعد از یک دوره کوتاه فعالیت حرفه‌ای در انجمن کنفرانس صنعتی ملی فوت کرد، اما خاطرات وی همیشه در خانواده ما به عنوان یک الگوی قابل تحسین مثل کتاب‌هایش در مورد اقتصاد و روان‌شناسی باقی ماند. در چنین مسیری بود که من علوم اجتماعی را کشف نمودم.

به این ترتیب زمانی که قصد ورود به دانشگاه شیکاگو در سال ۱۹۳۳ را داشتم، یک دیدگاه کلی از جهت زندگی در ذهنم بود. من فکر می‌کردم، علوم اجتماعی به همان نوع سخت‌گیری و همان شالوده ریاضی که علوم سخت را موفق نموده است، نیاز دارد. من خودم را برای اینکه به یک دانشمند علوم اجتماعی همراه با ریاضی تبدیل شوم آماده می‌کردم. به وسیله ترکیبی از آموزش‌های گذشته و مطالعه‌های شخصی، تا دهه ۱۹۴۰، من به یک پایه گسترده از دانش در اقتصاد و علوم سیاسی همراه با مهارت‌های معقولی در ریاضیات پیشرفته، منطق صوری، و آمار ریاضی دست‌یافتیم.

من همچنین یک مطالعه جدی آکادمیک فیزیک به منظور تقویت و تمرین مهارت‌های ریاضی و برای به دست آوردن یک دانش معقول در آنچه علم سخت نامیده می‌شود، مخصوصاً از لحاظ تئوریک، انجام دادم. در سال ۱۹۴۹، انستیتوی تکنولوژی کارنگی مجوز تأسیس یک دانشکده تحصیلات تکمیلی مدیریت صنعتی را دریافت کرد. من شیکاگو را به سمت پیتسبورگ برای همکاری با جی. ال. باخ، ویلیام دابلو. کوپر، و دیگران برای توسعه دانشکده جدید ترک کردم. هدف ما قراردادن آموزش کسب و کار بر پایه مطالعات اساسی در اقتصاد و علوم رفتاری بود.

ما خوش‌شانس بودیم که زمانی را برای این مخاطره انتخاب کردیم که تکنیک‌های جدید علم مدیریت و کامپیوتر در افق علم در حال ظاهر شدن بودند. به عنوان اولین تلاش، من و چارلز هالت، و بعدها با فرانکو مودیگیلیانی و جان ماث مشغول توسعه تکنیک‌های برنامه‌ریزی پویا که قواعد تصمیم‌سازی خطی نامیده شد - برای کنترل موجودی کل و هموارسازی تولید شدیم.

من و هالت قواعدی برای تصمیم‌بینه تحت قطعیت را استخراج کرده و سپس یک تئوری قطعیت برابری که به تکنیک‌های ما قابلیت استفاده در شرایط عدم قطعیت می‌داد را اثبات نمودیم. مودیگیلیانی و ماث مشغول ساختن الگوریتم‌های محاسباتی مؤثر شدند. در همین زمان تین برگن و تیل به‌طور جداگانه تکنیک‌های کاملاً مشابهی را برای برنامه‌ریزی ملی در هلند توسعه دادند.

با وجود این، در همین خلال، مطالعه توصیفی تصمیم‌سازی سازمانی به عنوان مشغله اصلی من در همکاری با هارولد گوتزکف، جیمز مارچ، ریچارد سیرت و دیگران ادامه یافت. این کار ما نیاز فزاینده به یک تئوری مناسب‌تر فرآیند حل مسئله به منظور درک تصمیم‌سازی را پر می‌کرد. آلن نیویل که وی را در شرکت رند در سال ۱۹۵۲ ملاقات کردم،

نیز این چنین دیدگاه‌هایی داشت. سال ۱۹۵۴ من و نیویل این ایده را در ذهنمان پروراندیم که راه درست مطالعه فرآیند حل مسئله شبیه‌سازی آن به وسیله برنامه کامپیوتری است. به تدریج شبیه‌سازی شناخت انسانی به اصلی‌ترین زمینه مطالعات من تبدیل شد و تاکنون نیز باقی مانده است.

تحقیقات من روی حل مسئله فرصت اندکی برای کار روی موضوعات کلاسیک‌تر اقتصادی باقی گذاشت. با وجود این من توسعه مدل‌های تصادفی برای تشریح توزیع‌های بسیار اریب اندازه شرکت‌ها را در همکاری با یوجی لجیری و دیگران انجام دادم که نتایج آن در یک کتاب منتشر شد.

علاقه من به سازمان و مدیریت به همان اندازه حوزه تئوریک در حوزه عملی نیز توسعه یافته است. علاوه بر سه دوره به‌عنوان رئیس گروه دانشگاه، چندین مسئولیت میانی نیز داشته‌ام. در همه این کارها، تلاش کرده‌ام که دانش علمی خود از سازمان و تصمیم‌سازی و همچنین تجربیات عملی خود را برای به‌دست‌آوردن ایده‌ها و دیدگاه‌های جدید در پژوهش‌هایم به‌کار بندم.

در روش علمی، که همه فعالیت‌های من را شامل می‌شود، دو اصل را به‌عنوان هدف پیش رو داشته‌ام: کارکردن برای «سخت‌کردن» علوم اجتماعی به‌گونه‌ای که بتواند با ابزارهای موردنیاز به منظور انجام وظایف سنگین پژوهشی مطابقت پیدا کند؛ و کارکردن برای نزدیک‌کردن علوم طبیعی و علوم اجتماعی به‌گونه‌ای که بتوانند مهارت‌ها و دانش خاص خود را به منظور حل کردن بسیاری مسائل پیچیده تصمیم‌گیری عمومی که از هر دو نوع اندیشه انتظار می‌رود، به‌اشتراک بگذارند (Lindbeck, 2007: 390-420).

سایمون نظریه عقلانیت محدود خود را برای نخستین بار در سال ۱۹۵۰ ارائه کرد. مبنای اصلی این نظریه، بر تجدید نظر در مفهوم فرد اقتصادی و در نظر گرفتن تأثیر محیط بر انتخاب افراد قرار گرفته بود. همچنین، یک نکته مهم که در نظریه مرسوم عقلانیت کامل نادیده گرفته می‌شود، هزینه‌های جمع‌آوری اطلاعات (که اگر در نظر گرفته شوند، نظریه عقلانیت کامل با تناقض روبه‌رو می‌شود) در عقلانیت محدود لحاظ شده بود (Rubinstein, 1998: 12).

در نقاط مهم، عقلانیت شکست می‌خورد و در نتیجه یک عدم تطابق بین محیط تصمیم‌گیری و انتخاب تصمیم‌گیرنده وجود دارد. این مفهوم یک معنی مهم دارد. در موقعیت‌های ساخت یافته، ممکن است در هر تصمیم حداقل دو مؤلفه داشته باشیم: تقاضاهای محیطی (که توسط افراد به‌عنوان مشوق، مثبت یا منفی دیده می‌شوند) و محدودیت‌های سازگاری در موقعیت‌های داده‌شده تصمیم‌گیری. در حالت ایدئال، تجزیه و

تحلیل بر اساس انتخاب عقلانی باید بتواند مشخص کند که چه مشوق‌های محیطی وجود دارد و تصمیمات بر پایه این مشوق‌ها را پیش‌بینی کند. چیزی که نمی‌تواند توضیح داده شود، این است که آیا خطای گفته‌شده اتفاقی است (حتی عقلانی‌ترین ما ممکن است یک اشتباه موقعیتی انجام‌دهیم که همیشگی نیست) یا عقلانیت محدود گفته‌شده است. تکنیک‌های آماری استاندارد ابزارهایی را برای تمایز بین عوامل اتفاقی از عوامل سیستماتیک به دست می‌دهند؛ بنابراین، اساساً باید ممکن باشد که بین بخش تطبیقی و منطقی تصمیم‌گیری و محدودیت‌های عقلانیت تمایز قائل شویم (Jones, 1999: 270).

مانند عقلانیت کامل، عقلانیت محدود نیز فرض می‌کند که عوامل هدف‌گرا هستند؛ اما عقلانیت محدود، محدودیت‌های شناختی تصمیم‌گیرندگان را در تلاش برای دسترسی به اهدافشان به حساب می‌آورد. رویکرد علمی عقلانیت محدود نیز متفاوت است. بیشتر از ساختن فروض در مورد تصمیم‌گیری و مدل‌سازی ریاضی مفاهیم برای رفتار کل (در بازارها یا مجالس قانون‌گذاری)، عقلانیت محدود به صراحت یک موضع رفتاری اتخاذ می‌کند. رفتار تصمیم‌گیرندگان باید آزمون شود، چه در جامعه، چه در آزمایشگاه (ibid:271).

نظریه عقلانیت کامل فرد را دارای توانایی محاسباتی قوی می‌داند، درحالی که مشورت عقلانی می‌تواند به راحتی با محرک‌های احساسی (تأثیر فرهنگ، محیط، نهادها و ...) کنار گذاشته شود. در واقع، تصمیم عقلانی در هر شرایطی عقلانی است، درحالی که در نظریه عقلانیت محدود بر شرایط فرد در محیط نیز تأکید می‌شود (مانند ترک سیگار در شرایط گوناگون) (Gigerenzer and selten, 2001: 15).

عقلانیت محدود فرد را بی‌عقل یا نادان در نظر نمی‌گیرد و یا رفتارهای استثنایی و غیرعادی را به نمایش نمی‌گذارد، بلکه بر محدودیت اطلاعات و توانایی محاسبه فرد به دلیل شرایط محیطی تأکید دارد. در نظریه عقلانیت محدود، ماکزیمم کردن مطلوبیت وجود دارد، اما با توجه به محدودیت‌های محیطی و فردی، بهینه‌سازی در محیطی پیچیده رخ داده و به ناچار حالت‌های بهینه متعددی برای شرایط متفاوت به دست می‌آید که این از ضروریات عقلانیت محدود است (ibid:26).

رفتار انسان با عادات و احساسات آمیخته است که این گونه رفتاری در بسیاری از موارد با عقلانیت و مشورت عقلایی تناقض دارند یا غیرمربوط هستند (از جمله رفتارهای روتین مانند رانندگی). با فکر کردن به این گونه رفتارها می‌توان آنها را اصلاح کرد، اما با این حال بسیاری از رفتارهای غیرارادی انسان همچنان ناشناخته می‌ماند (ibid:27).

به نظر سایمون، افراد به دلیل عدم شناخت ویژگی‌های خود و محیط اطرافشان به مقصود مورد نظر خود نمی‌رسند. به همین دلیل، عقلانیت محدود یک نظریه تکاملی بر اساس ظرفیت شناختی انسان است (Jones, 1999: 270-272).

یکی از ویژگی‌های نظریه عقلانیت محدود این است که در کوتاه‌مدت اتفاق می‌افتد و در روند تصمیم‌گیری نتایج بیولوژیکی، تکامل فرهنگی و توسعه روابط وابسته به رشدشناسی، به‌عنوان داده مطرح می‌شوند. به این دلیل، گفته می‌شود که عقلانیت محدود کوتاه‌مدت است که: ما در تصمیم‌گیری یا با مسئله‌ای شناخته‌شده روبه‌رو هستیم یا شناخته‌نشده: اگر مسئله شناخته‌شده باشد و اطلاعات فرد در مورد آن کامل باشد که آن را برطرف می‌کند؛ اما اگر مسئله ناشناخته باشد، فرد مجبور است به شناخت مسیر و جمع‌آوری اطلاعات و ... پردازد که فرآیندی زمانبر است؛ بنابراین، یکی از دلایل رخ دادن عقلانیت محدود کمبود زمان است (Gigerenzer and selten, 2001: 17).

سایمون در این مورد پیشنهاد می‌کند که به جای ایده ماکزیم‌کردن مطلوبیت، حقایق رفتار اقتصادی مانند رضایتمندی و سازگاری آرزوها با شکست‌ها و موفقیت‌ها جایگزین گردد، چراکه عقلانیت کامل در محیطی ساده با فردی که هیچ محدودیتی در مشاهده، شناخت و توانایی فکری ندارد و تابع هدف پیوسته‌ای را دنبال می‌کند، اتفاق می‌افتد. حال، اگر گزینه‌های فراوان نادیده‌گرفته‌شده در مدل وجود داشته باشند، ماکزیم‌کردن تابع هدف پیچیده می‌شود (Selten, 1990: 650).

در واقع، عقلانیت کامل یک مدل توصیه‌ای انتزاعی برای افراد است که مدلی برای انتخاب‌های روزانه به آنها ارائه نمی‌کند (Grune, 2007: 534)، اما در مقابل، سایمون با مطرح کردن دو نوع محدودیت بر عقلانیت کامل، مشکلات این تئوری را بیان می‌دارد:

۱. **محدودیت برونی محض:** عبارت است از هزینه‌های جست‌وجوی اطلاعات و کمبود زمان.

۲. **محدودیت درونی محض:** عبارت است از محدودیت در توانایی‌های فکری مانند محدودیت پردازش اطلاعات و ناتوانی در به‌کارگیری حافظه. این‌گونه محدودیت‌ها در افراد مختلف متفاوت است.

این دو محدودیت مانند دو تیغه یک قیچی می‌تواند عقلانیت را قطع کند. این باعث می‌شود که سایمون معتقد به بهینه‌یابی در شرایط محدودیت عقلانیت باشد (Todd and Gigerenzer, 2003: 144).

در مورد محدودیت‌های برونی، توضیح بیشتر اینکه، درحالی که عقلانیت کامل فرض را بر دسترسی کامل به اطلاعات بدون هزینه می‌گذارد، واقعیت این است که فرد برای به دست آوردن اطلاعات باید هزینه کرده و فرصت‌های دیگری را از دست بدهد و علاوه بر این، می‌توان گفت کسب اطلاعات یک روند نامحدود دارد؛ یعنی، هر قدر فرد برای کسب اطلاعات هزینه کند، قدرت پیش‌بینی و تصمیم‌گیری بهتری پیدا می‌کند (ibid:144-146).

محدودیت درونی نیز به اشتباهات در داوری، عدم تربیت صحیح حافظه و قوای ذهنی و ... بازمی‌گردد که بین افراد مختلف متفاوت است. از اینجا شاید بتوان به تفاوت کم‌عقلی و محدودیت عقلانیت پی برد. کم‌عقلی شاید فقط به محدودیت‌های درونی عقلانیت مربوط باشد، درحالی که عقلانیت محدود هم بر محدودیت‌های بیرونی تأکید دارد و هم محدودیت‌های درونی (Sargent, 1993: 43).

محدودیت‌های عقلانیت را از دیدگاه دیگری نیز می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: محدودیت‌های رویه‌ای که چگونگی تصمیم‌گیری ما را محدود می‌کنند و محدودیت‌های اساسی که مستقیماً بر روی انتخاب‌های خاص تأثیر می‌گذارند. از محدودیت‌های رویه‌ای می‌توان به دو پدیده فوق‌العاده مهم ساخت‌بندی شده استناد کرد: تنظیمات نهادی، توجه و احساس. از محدودیت‌های اساسی یک مورد مهم قابل استناد انگیزه انسان‌ها به همکاری زیاد است؛ یعنی، همکاری کردن بیشتر از پایبندی سخت به عقلانیت حکم فرماست (Jones, 1999: 270).

در عقلانیت محدود باید حقایقی از محیط را در نظر بگیریم که ویژگی‌های سازگاری با محیط را داشته باشد. در واقع، عقلانیت محدود رسیدن به تصمیم و داوری را به ما می‌آموزد، نه اینکه فقط برای تصمیم نتیجه داشته باشیم؛ این نظریه نه بهینه‌سازی صرف است نه بی‌خردی، بلکه مدلی از بهینه‌سازی تحت محدودیت‌هاست (Gigerenzer and selten, 2001: 4).

اما، عقلانیت محدود فقط به عوامل شناختی مربوط به محیط توجه ندارد، بلکه به فرد تصمیم‌گیرنده نیز نظر دارد؛ مثلاً، احساسات اغلب مانعی برای عقلانیت هستند؛ مانند تنفر یا عشق به والدین که می‌تواند بر روی تحقیقات اثر بگذارد و مانعی برای جست‌وجو ایجاد کند. از طرفی هنجارهای اجتماعی نیز می‌توانند یک رفتار سریع و به‌صرفه باشند که محاسبات هزینه فایده شخصی را کنارزده و تصمیماتی را اتخاذ کنند (ibid:9-10). اما، در



حداکثر کردن مطلوبیت، اقتصاددانان تنها به رفتار محیط توجه می‌کنند و تابع هدف را با توجه به محیط بدون در نظر گرفتن فرد، حداکثر می‌کنند (Simon, 1990: 7).

سایمون در مقالات گوناگون سعی در تفهیم نظریه مورد نظر خود دارد. وی در نوشتاری فرآیند تصمیم‌سازی فرد اقتصادی را با شطرنج به نمایش می‌گذارد. سایمون شطرنج را یک مدل کوچک مناسب برای آزمون کردن نظریه‌های عقلانیت در نظر می‌گیرد. البته، با توجه به تعاریف ارائه شده در مورد محدودیت‌های عقلانیت از دیدگاه سایمون، نحوه تصمیم‌گیری در بازی شطرنج بیشتر به محدودیت‌های درونی یک تصمیم‌گیرنده اشاره دارد. وی نظریه تصمیم‌گیری را در اقتصاد کلاسیک با استفاده از شطرنج این گونه توصیف می‌کند:

مسئله پیش روی بازیکن شطرنج که نوبت حرکت با او است، می‌تواند به یکی از دو روش زیر تفسیر شود:

نخست اینکه این مسئله می‌تواند به عنوان مشکل یافتن یک راهکار خوب (یا بهترین راهکار) تعریف شود - در جایی که راهکار یعنی توالی شرطی حرکت‌هایی که تعیین می‌کند چه حرکتی در هر مرحله متوالی بعد از هر پاسخ احتمالی حریف انجام خواهد شد.

دوم اینکه این مسئله می‌تواند به عنوان یکی از یافته‌های مجموعه ارزیابی‌های دقیق برای حرکت‌های جایگزین بلافاصله قبل از حرکت بازیکن تفسیر شود.

از یک دیدگاه کلاسیک، این دو مسئله متمایز نیستند. اگر بازیکن قدرت محاسباتی نامحدودی داشته باشد، وقتی نوبت بازی با او است، مهم نیست که آیا یک راهکار کامل برای رفتار آتی خود در مسابقه انتخاب می‌کند یا در یک زمان یکی از حرکت‌هایش را انتخاب می‌کند، چون روشی که او برای ارزیابی حرکت بعدی برمی‌گزیند، ساختن راهکارهای کامل برای حرکت‌های بعدی مسابقه و انتخاب یک حرکت است که بهترین بازده را تعهد می‌کند؛ یعنی، بهترین بازده با این فرض که حریف نیز بیشترین تلاش خود را برای برنده شدن انجام دهد (Simon, 1972: 165).

سه نتیجه برای هر بازیکن شطرنج می‌تواند وجود داشته باشد: برد، باخت یا تساوی. یک مجموعه حرکت برای رسیدن به هر کدام از این نتایج وجود خواهد داشت که می‌تواند به صورت یک درخت نشان داده شود. فرد طبق نظریه کلاسیک رفتار عقلانی باید بتواند روی هر کدام از شاخه‌های درخت (که انتهای آنها برد، باخت یا تساوی است) رو به عقب حرکت کند تا بتواند بهترین مسیر حرکت را انتخاب کند. بنابراین، بازیکن شطرنج برای

گرفتن یک تصمیم عقلانی کامل باید بتواند تمام حرکت‌های آینده بازی را پیش‌بینی کند تا بهترین حرکت را زمانی که نوبت حرکت با او است، انجام دهد.

گرچه بازی شطرنج نسبت به دنیای واقعی بسیار پیش‌پافتاده است، این پیش‌پافتادگی نیز به بازیکن برای انجام انتخاب بهینه کمکی نمی‌کند، زیرا اگر فرض کنیم در هر موقعیت ارائه شده، ۳۰ حرکت منطقی برای هر بازیکن وجود دارد و طول یک بازی شطرنج تقریباً ۴۰ حرکت برای هر بازیکن است، تقریباً  $10^{120}$  حرکت ممکن در شطرنج وجود خواهد داشت. مطالعات تجربی نشان می‌دهند که حرفه‌ای‌ترین بازیکنان شطرنج حدود ۱۰۰ حرکت را بررسی می‌کنند که عدد نسبتاً بزرگی است، اما با  $10^{120}$  اختلاف فاحشی دارد. به این ترتیب، «نظریه بازی: Game Theory» کاربرد چندانی برای بازیکنان شطرنج نخواهد داشت. حتی ساختن یک فضای تخمینی از بازی واقعی توسط نرم‌افزارها نیز نمی‌تواند تضمین کنند یافتن حرکت بهینه برای بازیکن شطرنج باشد (ibid:165-167).

با توجه به این مسئله، بدیهی است که زمان تصمیم‌گیری نیز یکی از محدودیت‌های عمده است. ما برای گرفتن یک تصمیم زمان نامحدود در اختیار نداریم. فرآیند تصمیم‌گیری باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن (در بسیاری موارد در یک لحظه) انجام شود. بنابراین، حتی اگر ذهن ما قادر به محاسبات پیشرفته از نوع گفته شده در بالا باشد، زمان آنقدر محدود است که نمی‌توانیم بیشتر از یک بخش بسیار کوچک از این محاسبات را انجام دهیم. این مسئله حسن و قابلیت اندوخته‌های ذهنی و اجتماعی افراد (مانند نهادها، فرهنگ و آداب و رسوم) را بیشتر مشخص می‌کند. اندوخته‌هایی از این دست فرآیند تصمیم‌گیری را برای فرد آسان‌تر کرده و نتایج قابل قبول‌تری نیز به دست می‌دهند.

سایمون در نظریه عقلانیت محدود خود، تصمیم‌گیری را یک روند هدایت‌شده به وسیله آرزوها می‌داند که خود آرزوها بر اساس اهداف متفاوتی ارزش‌گذاری می‌شوند. وی معتقد بود که در یک روند جست‌وجو تصمیمات از قبل مشخص نیستند (برخلاف نظریه عقلانیت کامل که تصمیمات افراد را مشخص فرض می‌کند)، بلکه یکی پس از دیگری در جریان فرآیند کشف می‌شوند و این روند تا آنجا ادامه می‌یابد که یک گزینه راضی‌کننده متناسب با سطح آرزوها و اهداف متغیر پیدا شود. سطح آرزوها ثابت نیست و اگر گزینه راضی‌کننده به راحتی قابل دستیابی باشد، افزایش می‌یابد و برعکس، اگر گزینه راضی‌کننده به سختی به دست بیاید، سطح آرزوها کاهش می‌یابد. سطح آرزوها ایده محوری سایمون در نظریه عقلانیت محدود بود (Gigerenzer and selten, 2001: 14).

جست‌وجو مهم‌ترین مفهوم در نظریه عقلانیت محدود است، زیرا به دلیل محدودیت‌های مطرح‌شده، فرد برای گرفتن تصمیم بهتر باید به دنبال اطلاعات بیشتر از محیط و حافظه خود باشد (Todd and Gigerenzer, 2003: 149). بنابراین، فرد مجبور است تا حدی با قوه ابتکار خود تصمیم‌گیری کند (Ballester and Hernandez, 2011: 3). به همین سبب، اگر حافظه بیشتر و توانایی محاسباتی بیشتری داشته باشیم، هزینه کمتری برای جست‌وجوی اطلاعات اضافی می‌پردازیم (Camerer, 1997: 167-168).

نظریه عقلانیت محدود در سه مرحله فرآیند خود را می‌پیماید:

نخست. **قاعده جست‌وجوی ساده:** جست‌وجو یک امر گام‌به‌گام است و در طی آن اطلاعات به دست می‌آید و آن قدر تکرار می‌شود تا متوقف گردد؛

دوم. **قاعده توقف ساده:** جست‌وجو با قاعده توقف از ادامه می‌ایستد و توقف در جست‌وجو می‌تواند به علت طول جست‌وجو، وجود اطلاعات دیگر و... باشد؛

سوم. **قاعده تصمیم ساده:** زمانی که جست‌وجو متوقف می‌شود و مقدار محدودی اطلاعات به دست آمد، قاعد تصمیم خود را نشان می‌دهد (Gigerenzer and Selten, 2001: 8).

سایمون این فرآیند سه مرحله‌ای را یک اورگانیزم می‌نامد. وی می‌گوید:

چون اورگانیزم شبیه جهان واقعی نه احساس دارد و نه هوش، برای پوشش روش بهینه حتی با فرض اینکه مفهوم بهینه به وضوح تعریف شده باشد، ما تنها به دنبال یک مکانیزم انتخاب هستیم که ارگانیزم را به یک روش «ارضای قابل قبول نیازها: Satisficing» هدایت می‌کند که ارضای برخی سطوح خاص همه نیازهایش را اجازه خواهد داد (Jones, 1999: 273).

سایمون ارگانیزم «ارضای قابل قبول نیازها»ی خود را در طول سال‌ها تشریح می‌کند، اما ویژگی‌های اساسی آن تغییر نمی‌کند. آنها شامل موارد زیر هستند:

۱. محدودیت توانایی ارگانیزم برای طراحی مجموعه رفتارهای طولانی‌مدت، محدودیتی که به وسیله توانایی شناخت محدود و به همان اندازه پیچیدگی محیطی که ارگانیزم در آن اجرا می‌شود تحمیل شده است؛

۲. انگیزه هماهنگ کردن سطوح علاقه برای هر کدام از هدف‌های مختلف که ارگانیزم با آنها روبه‌روست؛

۳. انگیزه اجرا کردن هدف‌ها به صورت پشت سر هم بیشتر از هم‌زمان به دلیل «ترافیک حافظه کوتاه‌مدت»؛

۴. ارضای قابل قبول نیازها در رفتار جست‌وجو بیشتر از بهینه‌سازی آنها.

یک مورد اگر علائق را در همه ابعاد ببیند، ارضا می‌شود. اگر موردی پیدا نشد، جست‌وجو برای مورد جدید آغاز می‌شود. در همین حال، علائق در یک یا چند بُعد به آرامی جلو می‌روند تا اینکه یک مورد جدید مناسب پیدا شده و یا برخی موارد موجود ارضا شوند (ibid:273).

همان‌طور که گفته شد، این فرآیند سه مؤلفه دارد: ۱. آغاز حرکت که به فرآیند کشف حرکت‌های متوالی اشاره دارد؛ ۲. ارزیابی که به تعیین میزان خوب‌بودن هر توالی حرکت اشاره دارد؛ ۳. توقف که معیارهایی را برای تعیین زمان توقف جست‌وجو و انتخاب حرکت تعیین می‌کند. اگر بخواهیم به مثال بازی شطرنج بازگردیم، نخست بازیکن یک توالی حرکت را انتخاب می‌کند و سپس به صورت پویا آن را ارزیابی می‌کند؛ اگر مناسب بود، آن حرکت را انجام می‌دهد، اگر نه یک جایگزین برای آن انتخاب می‌کند. اما، چون جایگزین‌ها بسیار زیادند، بازیکن باید قبل از اینکه همه جایگزین‌ها را بررسی کند، حرکت خود را انجام دهد. معیاری که وی می‌تواند از آن استفاده کند (برای انتخاب یک جایگزین مناسب)، در روان‌شناسی «سطوح آرزو» نامیده می‌شود. در واقع، فرآیند Satisficing فرآیند شناخت سطح آرزو، یافتن یک جایگزین رضایت‌بخش با توجه به معیار سطح آرزو و انتخاب آن جایگزین است. در این فرآیند، سطوح آرزو می‌تواند تغییر کند (معمولاً رشد می‌کند) و زمانی که بهترین موردی که سطح آرزو یا بیشتر از آن را تأمین می‌کرد یافت شد، فرآیند متوقف می‌شود.

بنابراین، یک بازیکن خوب شطرنج همه حرکت‌های موجود را بررسی نمی‌کند، بلکه ترجیح می‌دهد تعداد کمی از کل مجموعه حرکت‌های منطقی را به طور کامل و عمیق ارزیابی کند (Simon, 1972:167-169).

به طور مشخص، فرآیند Satisficing در مقابل فرآیند Optimizing یا بهینه‌سازی قرار می‌گیرد. اگر بهینه‌سازی با توجه به پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌ها به یک بهینه‌سازی تخمینی و مدل‌سازی شده تبدیل شود (که البته قبلاً گفته شد که تضمینی نیست که یک پاسخ بهینه به ما بدهد)، امکان دارد که از لحاظ نظری، این دو رویکرد به یکدیگر نزدیک شوند، اگرچه رویکرد رضایتمندی مقولات بیشتری از دنیای واقعی را در خود حفظ می‌کند. همچنین، از لحاظ نظری اگر در رویکرد رضایتمندی، به دنبال یافتن قوانینی برای میزان بهینه جست‌وجو یا بهینه سطح آرزو باشیم، به بهینه‌یابی نزدیک شده‌ایم؛ یعنی، میزان

پیشرفت در سطح آرزو را با هزینه‌های نمودی جست‌وجو مقایسه کنیم. اما، اگر عملاً بخواهیم این کار را انجام دهیم، نیازمند اطلاعات اضافی و فرضیه‌های مهمی خواهیم بود، مانند: واحدهای اندازه‌گیری مشترک برای اندازه‌گیری سطوح آرزو و هزینه‌های جست‌وجو، اندازه‌گیری بهره‌وری نهایی جست‌وجو، اندازه‌گیری تلاش صرف‌شده برای طراحی چنین برنامه‌هایی و مقایسه آن با سود حاصل از به‌کارگیری این روش در مقابل روش اکتشافی به‌کارگرفته‌شده در رویکرد رضایتمندی و ... .

در مقابل، پیچیدگی‌های رویکرد بهینه‌سازی، رویکرد رضایتمندی بر یک روش اکتشافی بر پایه کارایی جست‌وجو متمرکز است. در این روش‌ها نیازی به یافتن ابزارهای دقیق یا اندازه‌گیری دقیق تلاش موردنیاز نیست و توابع دقیق ارزیابی برای تبدیل یک بازی ضعیف شطرنج (یا یک فرآیند تصمیم‌گیری در دنیای واقعی) به یک بازی قوی، کاربرد چندانی ندارد (Simon, 1972: 170-171).

#### ۴. نتیجه‌گیری

با توجه به بحران‌هایی که در اقتصاد دنیا به صورت دوره‌ای ایجاد می‌شود، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا اقتصاد مرسوم، که مبنای سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در دنیاست، نتوانسته است رفتار اقتصادی انسان و فرآیند تصمیم‌سازی او را به‌درستی توصیف کند؟ اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، نیاز است که به رویکردهای بدیل در اقتصاد توجه بیشتری نشان داد؛ رویکردهایی که بنیان‌های اقتصاد نئوکلاسیک را مورد پرسش قرار می‌دهند و به انسان نگاهی دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر دارند.

در بخش دوم این مقاله به‌اجمال برخی رویکردهای انتقادی به عقلانیت کامل مورد بررسی قرار گرفت، اما هدف اصلی پژوهش، چرایی و چگونگی نقد هربرت سایمون، اقتصاددان و روان‌شناس برجسته است. سایمون با نقد رویکرد عقلانیت کامل اقتصاد کلاسیک که در آن مطلوبیت به‌طور مطلق در رسیدن به هدف خلاصه می‌شود، تصمیم‌گیری را یک فرآیند توصیف می‌کند که مراحل مشخصی دارد و فرد تصمیم‌گیرنده در واقع به جای بهینه‌کردن تصمیم، آن را کشف می‌کند. اینکه رویکرد عقلانیت محدود در مقایسه با عقلانیت کامل، با واقعیت انطباق بیشتری دارد، برای بسیاری قابل‌پذیرش است، اما چون این رویکرد نمی‌تواند به صورت دقیق و عددی پدیده‌هایی مانند مصرف و تولید را توضیح دهد، همچنین اینکه عقلانیت محدود نتوانسته اهداف موردنظر اقتصاد

نئوکلاسیک را توجیه کند، موجب شده که اقتصاددانان ارتدکس آن را فاقد جاهت علمی بدانند.

سایمون فرآیند تصمیم را نه یک فرآیند کاملاً در اختیار فرد با دانش کامل، که یک فرآیند تحت تأثیر انواع محدودیت‌های بیرونی و درونی می‌داند. این فرآیند طی سه مرحله جست‌وجو، ارزیابی و تصمیم‌گیری منجر به انتخاب می‌شود و یک روند اکتشافی است؛ بدین معنی که فرد از راه آزمون و خطا و کسب تجربه یا استفاده از تجارب دیگران، با توجه به پیش‌زمینه‌های اجتماعی و نهادی خود به تصمیم‌گیری اقدام می‌کند. در نهایت، تصمیمی که فرد اتخاذ می‌کند، یک تصمیم کاملاً بهینه نیست، بلکه تصمیمی است که وی را به یک حد رضایتمندی می‌رساند که موجب می‌شود او جست‌وجو و ارزیابی را متوقف کند. رضایتمندی فرد از انتخاب انجام‌شده، برخلاف رویکرد عقلانیت کامل، تنها مطلوبیت حاصل از برآورده شدن کامل نفع شخصی نیست، بلکه رضایتمندی اعتقادی، اجتماعی و فردی تصمیم‌گیرنده را هم‌زمان در پی دارد.

گرچه روش پژوهش سایمون ساده و بدیهی می‌نماید، به نظر نگارندگان نتیجه این نظریه از روش آن بسیار مهم‌تر است. اگر عقلانیت کامل که سنگ بنای نظریه اقتصادی محسوب می‌شود، آن‌گونه که سایمون و سایرین بیان کرده‌اند، قابلیت تطابق با واقعیت را نداشته‌باشد، بدین معنی که نتواند توصیف درستی از رفتار اقتصادی مردم و فرآیند تصمیم‌گیری آنها ارائه کند، قاعدتاً می‌توان به این نتیجه دست‌یافت که نظریه اقتصادی مرسوم توانایی شناخت جامعه و ارائه توصیه‌های کاربردی به منظور حل مسائل و مشکلات جامعه را نیز ندارد. و اگر بپذیریم که رویکردهای بدیل از جمله عقلانیت محدود توانایی بیشتری در انطباق با واقعیت دارند، باید طرحی نو در انداخت و یک نظام نظری اقتصادی جدید بر مبنای این رویکردهای بدیل بنا کرد.

قطعاً، پرسش‌های بسیاری در مورد عقلانیت محدود وجود دارد که مجال و توانایی پاسخ به آنها در این پژوهش وجود نداشت؛ از آن جمله‌اند: آیا از لحاظ روش‌شناختی و نظری، عقلانیت محدود می‌تواند جایگزین فرض عقلانیت کامل در نظریه اقتصادی گردد؟ آیا اینکه افراد دارای عقلانیت محدود هستند، یک ویژگی نامطلوب برای آنها محسوب می‌شود که باید با رویکردی توصیه‌ای آن را تغییر داد؟ آیا یافته‌های تجربی کافی برای اثبات نظریه سایمون وجود دارد؟ و ... که هر کدام از این پرسش‌ها می‌تواند به‌عنوان موضوعی برای پژوهش‌های آینده توصیه شود.

## پی‌نوشت

۱. در این نوشتار، واژه‌های رویکرد مرسوم علم اقتصاد، نظریه اقتصاد کلاسیک یا نئوکلاسیک، عقلانیت کامل و عقل ابزاری در یک معنا به کار گرفته می‌شوند. گرچه در واقع این واژه‌ها تفاوت‌هایی از لحاظ معنا با یکدیگر دارند، تا آنجا که به بحث این نوشتار مربوط می‌شود، می‌توان آنها را به جای یکدیگر به کار گرفت.
۲. شوربختانه، دانشجویان علوم اجتماعی به‌خصوص دانشجویان رشته اقتصاد در کشور کمترین آشنایی با این چهره بزرگ علوم اجتماعی ندارند و این جای بسی افسوس است. امید است این پژوهش گامی کوچک در جهت پیگیری رویکردهای بدیل اقتصادی در جامعه آکادمیک کشورمان باشد.
۳. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه ← متوسلی، محمود و همکاران (۱۳۸۹). *اقتصاد نهادی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، مقدمه.
۴. برای مطالعه بیشتر درباره محدودیت عقل از دیدگاه ابن‌میمون ← ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۹). *ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام*، چ ۲، تهران: طرح‌نو؛ صص ۳۶۴ تا ۳۷۷ ذیل «محدودیت عقل و خطر الهیات در نظر موسی ابن‌میمون».
۵. اقتصاددان مشهور نهادگرا؛ شاید به نوعی همین موضوع زمینه‌های مطالعه بین رشته‌ای اقتصاد را در سایمون پدید آورد.

## کتابنامه

- بلاگ، مارک (۱۳۸۷). *روش‌شناسی علم اقتصاد*، ترجمه غلامرضا آزاد (ارمکی)، چ ۲، تهران: نی.
- چاونس، برنارد (۱۳۹۰). *اقتصاد نهادی*، ترجمه محمود متوسلی و همکاران، تهران: دانشگاه تهران.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۲۴). *سیر حکمت در اروپا ذیل گفتار در روش راه‌بردن عقل*، رنه دکارت، ج ۱، تهران: کتابفروشی زوار.
- متوسلی، محمود و همکاران (۱۳۸۹). *اقتصاد نهادی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- نصیری‌اقدم، علی (۱۳۸۵). «اقتصاد هزینه مبادله»، *جستارهای اقتصادی*، ش ۵.

Ballester.C and P Hernandez (2011). *Bounded Rationality*, *Revista Internacional De Sociologia (RIS)*, Vol. 70.

Camerer, C. F. (1997). "Progress in Behavioral Game Theory", *Journal of Economic Perspectives*, No. 11.

Gigerenzer. G and Selten. R (2001). *Bounded Rationality: The Adaptive Toolbox*, Cambridge, Massachusetts: The MIT Press.



- Grüne-Yanoff .T (2007). *Bounded Rationality*, Royal Institute of Technology, Stockholm, Sweden: Philosophy Compass 2/3.
- Jones, .R.D (2002). “Bounded Rationality and Public Policy: Herbert A. Simon and the Decisional Foundation of Collective Choice, Kluwer Academic Publishers”, *Policy Sciences*, No. 35.
- Jones, B.D. (1999). “Bounded Rationality”, *Annual Reviews of Political Science*, Vol. 2.
- Lindbeck, A. (2007). *The Sveriges Riksbank Prize in Economic Sciences in Memory of Alfred Nobel*, Sweden: University of Stockholm.
- MieAugier and James G.March (2004). *Models of Man, Essays in Memory of Herbert A. Simon*, MIT Press.
- Rubinstein. Ariel (1998). *Modeling Bounded Rationality*, Cambridge, Massachusetts: The MIT Press.
- Selten. R (1990). “Bounded Rationality”, *Journal of Institutional and Theoretical Economics (JITE), Zeitschrift fur die Gesamte Staatswissenschaft*, Vol.146, No.4.
- Simon. H. A. (1972). “Theories of Bounded Rationality”, *Decision and Organization*, by McGuire, C.B. and Radner, Roy, North-Holland Publishing Company.
- Simon. H. A. (1990). *Variants of Human Behavior*, Dept Psychol, Carnegie-Mellon University.
- Sargent, T. J. (1993). *Bounded Rationality in Macroeconomics*, Oxford, UK: Oxford University Press.
- Todd .P. M and Gigerenzer. G (2003), “Bounding Rationality to the World”, *Journal of Economic Psychology*, No. 24.



شپښگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني